

• دریافت ۹۵/۰۴/۱۳

• تأیید ۹۶/۱۱/۱۶

بررسی مفهوم و منشأ «عقل» در اندیشه ناصر خسرو

بر مبنای دیوان قصاید

منصور پیرانی*

چکیده

اندیشه‌های دینی و کتب مقدّس که از سرچشمه‌های اصیل منابع فکری شاعران و نویسندگان به حساب می‌آیند، زمینه خودشناسی و خداشناسی انسان را هم فراهم می‌کنند. خداوند انسان را آفرید، بسیاری از صفات و ویژگی‌های خود را به او تفویض و او را به نیروی عقل مجهز کرد تا بتواند خیر و شر و صلاح و فساد خود را تمییز دهد و همچون خالق خود بتواند در نهاد و طبیعت درون و بیرون خود تصرف کند. از این رو عقل - که در مکاتب و فرق دارای مراتبی در حیات است - در سعادت و سرنوشت آدمی، نقش انکار ناپذیر دارد. واژه «خرد/عقل» از واژگان کلیدی آثار ناصر خسرو است که بسامد بسیار بالایی دارد. او «عقل» را عطیة الهی می‌داند و آن را در مفهوم مقید بکار می‌برد. پژوهش حاضر به روش تحلیلی - استنتاجی به بررسی مفهوم، منشأ و میزان بسامد «عقل» در قصاید و در ادامه به سرچشمه‌های فکری ناصر خسرو و دلیل اهمیت خرد در نزد وی می‌پردازد. با توجه به این که ناصر خسرو خود حافظ و مفسر قرآن بر مبنای دیدگاه‌های اسماعیلیان بوده، تأثیرپذیری وی از کتاب وحی و بکارگیری این واژه در همان مفهوم قرآنی را مفروض دانسته، با معیار بسامدی و آوردن شواهد از دیوان به مقایسه ضمنی کلام شاعر با آیات قرآن پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها:

دیوان اشعار، سعادت، قرآن، مفهوم و منشأ عقل، ناصر خسرو.

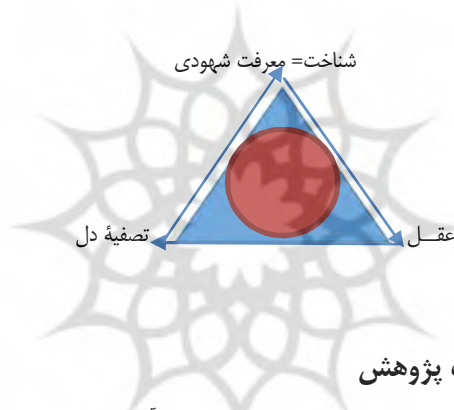
مقدمه

در پهنه ادب فارسی سه شاعر حکیم بیش از دیگران درد خرد و دغدغه خردورزی دارند و بر کارکرد و اهمیت آن تأکید می‌ورزند: حکیم فردوسی توسی، حکیم ناصرخسرو قبادیانی و حکیم خیام؛ گرچه خرد در اندیشه هر سه شاعر متفکر، معنا و مفهومی خاص و متفاوت دارد که به تناسب دوره و اوضاع و احوال حیات اجتماعی، از همان بُعد و معنا هم، قابل تأمل است. ناصرخسرو حکیم و متفکر اسماعیلی مذهب، در آثار تعلیمی و تحلیلی خود: جامع الحکمتین، زادالمسافرین، وجه دین، خوان اخوان و دیوان اشعار چهره‌ای از خود می‌نمایاند که دغدغه‌اش انسان است و دین؛ رهایی از جهل و گمراهی و رسیدن به خیر و سعادت و حقیقت. به تأثیر از حکمت یونان و اندیشه‌های افلاطون بویژه مدینه فاضله او - دست کم در عالم ذهن - می‌خواهد انسان و جامعه‌ای عاری از فساد، ضلالت و جهالت وجود داشته‌باشد. او در همه آثار خود عقل را می‌ستاید و مردم را به پیروی از حکم عقل فرامی‌خواند. او با دعوت به علم و تعقل، تخلق به اخلاق الهی و پرهیز از وابستگی به دنیا بر معاصرانش پیشی می‌گیرد. ناصرخسرو و متفکران اسماعیلی همانند غالب علمای مسلمان، در شمار اصحاب عقل هستند. در اندیشه وی مفهوم «عقل = خرد» و دانایی به یکدیگر پیوسته و وابسته‌اند. از نظر او عقل عطیه‌ای است الهی و تنها انسان از این موهبت (در نتیجه دانش) برخوردار است و بدون آن به مرتبه حیوانی تنزل می‌یابد. از سوی دیگر نه تنها دین و دانش از یکدیگر جدایی ندارند، بلکه دین، دانشی است الهی که به وسیله رسولان و امامان به بشر - که باید در به دست آوردن آن بکوشد - ابلاغ می‌شود. بدون دانش، درست را از نادرست و راه رستگاری را نمی‌تواند تمیز دهد. این همه فقط به یمن و برکت وجود عقل شدنی است. از این رو مفهوم عقل در ایجاد و تکوین جهان بینی و چگونگی اعتقادات دینی او اهمیتی اساسی دارد و چگونگی استنباط از این مفهوم، کیفیت بینش و تفسیر او از هستی «دو جهانی» را معین می‌کند.

ناصرخسرو شاعری است اسماعیلی مذهب و قائل به تأویل؛ از این رو برای مطالعه و دریافت مفهوم عقل در اندیشه شاعر اشاره‌ای هر چند کوتاه و مناسب مقام مقال به آیاتی از قرآن و بعضی مکاتب عقلی (کلام، معتزله و نو افلاطونیان) و نظر بعضی مفسران اندیشه‌های اسماعیلیه، می‌تواند ما را در یافتن سرچشمه‌های عقل در اندیشه ناصرخسرو راهگشا باشد.

با تأکیدی که قرآن به اهمیت علم و برتری دانایان بر نادانان دارد^۱، نیز با توجه به تأکید احادیث قدسی و نبوی و روایات دینی^۲ بر اهمیت دانش، دانایی و خرد و به طور کلی امر

«شناخت» در دوره رونق و گسترش تمدن اسلامی، از اساسی‌ترین مسائل فکری و عقیدتی مسلمانان به حساب می‌آمد. اندیشمندان مسلمان با توجه به دیدگاه‌هایشان به طور کلی به دو گروه عمده تقسیم می‌شدند: گروه نخست فلاسفه و متکلمان، علمای علوم دینی و بطور کلی طرفداران علوم تحصیلی که عقیده داشتند «شناخت» اکتسابی و با تهیه مقدمات و به درجات امکان پذیر است؛ گروه دوم، عرفا و متصوفه که معتقد بودند شناخت نه حصولی، بلکه بی هیچ وسیله‌ای، به صورت حضوری یا لدنی به آدمی الهام می‌شود. شناخت حقیقت یا به تعبیر صوفیان «وصول به حق» با سعی در تحصیل علم به دست نمی‌آید، بلکه با تصفیه آینه دل و صفای باطن، نور حق و حقیقت در آن می‌تابد. مراحل کسب شناخت با عقل و انتقال از شناخت عقلی به شناخت قلبی و از شناخت قلبی به معرفت شهودی را در نموداری این‌چنین می‌توان ترسیم کرد:



مسأله، پیشینه و هدف پژوهش

همان‌گونه که از زندگی، آثار و دیوان اشعار ناصرخسرو بر می‌آید، وی با فلسفه، تفکرات فلسفی و علم کلام آشنایی کافی داشته و چندان در این فن متوغل بوده که اندیشه و نظریات خود را در قالب چندین کتاب نگاشته، عصاره آن را هم در دیوان اشعارش آورده‌است. از طرف دیگر می‌دانیم که فلسفه، مادر علوم و دانش‌هایی است که زبایی و پویایی عقل را موجب می‌گردد. در بررسی‌های انجام گرفته معلوم شد که واژه «خرد» / «عقل» با ترکیبات و همخانواده‌های این دو واژه مجموعاً بیش از هشتصد بار، در قصاید (حدود ۲۷۸ قصیده)^۴ ناصرخسرو به تکرار آمده و از کلیدواژگان ذهنی اوست. از مطالعه اشعار و دیگر آثار ناصرخسرو و تأمل در بسامد بالای واژه خرد (= عقل)، این سؤال در ذهن نگارنده ایجاد شد که «علت اهمیت و منشأ تکرار این دو واژه و مفاهیم آن در اندیشه ناصرخسرو چیست؟» با تفحص در دیوان اشعار و تأمل در دیگر آثار شاعر از جمله زادالمسافرین، جامع الحکمتین و روشنایی نامه، این فرضیه در ذهن شکل گرفت

که ریشه و منشأ این خردگرایی و عقل‌مداری او را می‌توان در منبع اصلی فکری ناصرخسرو یعنی «قرآن» جستجو کرد که همواره با آن مأنوس بوده و در سینه محفوظ داشته است. بدین منظور قرآن و دیوان اشعار او را چندین بار در مطالعه گرفت و در پژوهش‌های صورت گرفته به جستجو پرداخت. چون برآمد که در موضوع خرد و خرد‌ورزی در دیوان قصاید ناصرخسرو و پیوند آن با قرآن، پژوهشی به طور اخص صورت نگرفته است، این موضوع را وجه همت خود قرارداد با این هدف که توجه به آثار و اندیشه‌های ناصرخسرو البته با دیدگاهی انتقادی می‌تواند بخشی از ضرورت و نیاز اساسی انسان امروز به تعقل و خردورزی را پاسخگو باشد.

چارچوب نظری

واژه عقل (خرد) از جمله واژگان و مفاهیمی است که در میان فرق و مکاتب فکری-فلسفی مختلف از جمله اشاعره، معتزله، اهل کلام و فلاسفه، از دیرباز محل بحث و موضع مناظره بوده است؛ از این میان، معتزله و شیعه بیشتر بدان بها داده و همواره به عنوان یکی از اصول اعتقادی آنها مطرح و در باب مسائل عقیدتی و توحیدی از مستندات پایه آنها محسوب می‌شده است. پیروان این فرق عقاید خود را با استناد به آیات قرآن و احادیث معصومین قوام و دوام بخشیده‌اند. پیروان اسماعیلیه که ناصرخسرو هم از این فرقه و دارای مقام است، ضمن آثار خود در صدد تبلیغ و تفسیر اصول آن هستند. گذشته از کتب: زادالمسافرین، وجه دین و جامع الحکمتین، خلاصه آرا و عقاید و تعلیم وی در دیوان اشعارش قابل ملاحظه است. در بیان عقاید، محور و تکیه گاه اندیشه او «تعقل = خردورزی» است؛ مفهومی که در کتاب آسمانی مسلمانان هم از اصول بنیادین حیات، هدایت و شناخت به حساب می‌آید. این نوشته، با ذکر شواهدی، ضمن نشان دادن سرچشمه‌های این تأثیر و آبشخور اندیشه شاعر، در پی یافتن این ارتباط است.

عقل در قرآن

عقل در لغت به معنی منع و نهی است. از این جهت به این نام خوانده شده است که «صاحب خود را از عدول از راه راست باز می‌دارد». (صلیبا، ۱۳۶۶: ۴۷۲) اما در اصطلاح فلاسفه و اهل کلام «جوهری است بسیط که حقایق اشیاء را درک می‌کند» (جرجانی، ۱۴۲۸: ۱۴۰) که البته مراتب و درجاتی دارد. (ر.ک: الفاخوری و خلیل الجُرّ، ۱۳۵۸: ۲۹-۴۲۵) با مراجعه به منابعی چون

«الاعجاز العددی للقرآن الکریم» و «المعجم المفرد» بنا بر احصایی که صورت گرفت، روشن شد که واژه «عقل» با مشتقاتش مانند: تعقلون، یعقلون، عقلوه، تعقل و...، چهل و نه بار در قرآن تکرار شده (عبدالباقی، ۱۳۷۵: ۵-۵۹۴) و از این حیث با واژه «نور» و مشتقات آن برابر است. (ر.ک: نوفل، ۱۹۸۷: ۱۵۶) نکته شگفت و قابل تأمل این که هردو واژه با هدایت و رستگاری مرتبط است. هر انسان عاقلی مکلف به تفکر در پدیده‌های هستی است. عقل این امکان را به انسان می‌دهد تا خود را خردورزانه با قوانین طبیعی تطبیق دهد یا آنها را با نفع خود سازگار کند. عقل در بیان قرآن، نخستین قوه ممیزه و خصیصه انسانی و بزرگترین وسیله تشخیص نیک از بد و حق از باطل به شمار می‌رود. این قوه در سپهر اندیشه دینی جایگاه و اعتبار والایی دارد و مطابق قرآن و احادیث و متون دینی، اعمال مؤمنان را بدان سنجند. در تاریخ اندیشه فرق اسلامی تنها «شیعه» و «معتزله» بر لزوم به کار گرفتن عقل در اعمال و اعتقادات دینی پای افشردند و از این لحاظ اندیشه‌های این دو فرقه به عقل سازگارتر می‌نماید و اندیشه ناصرخسرو هم از این منظر با اندیشه معتزله و فرقه‌های مختلف شیعه همسویی و قرابت دارد. «نزد معتزله عقل نخستین منبع اخلاق است؛ انسان به یاری عقل می‌تواند خیر را از شر باز شناسد؛ درمی‌یابد که تکالیفی بر عهده دارد که باید انجام دهد و به وجود امری تنجیزی در خود پی می‌برد؛ یعنی وظیفه دارد که به خیر، عدل و حقیقت روی آورد و از شر و ستم و دروغ بپرهیزد.» (بوعمران، ۱۳۸۲: ۲۷۹) بر این مینا ناصرخسرو هم به عنوان اندیشمند دین‌آگاه، جایگاه حقیقی عقل و میدان کار و خویشکاری آن را در زمینه باورهای دینی نشان می‌دهد.

در بسیاری از آیات قرآن، خداوند از یک سو آیات خود را بر انسان فرو می‌فرستد و از سوی دیگر وی را به نیرویی به نام «عقل» مجهز نموده تا در آیات او تعقل کند تا خالق هستی را بهتر بشناسد. (۱۶۴: ۲) نشانه‌های خداوند تنها به آسمان و زمین و شب و روز و در کل به پدیده‌های طبیعت محدود نمی‌شود خود قرآن - کتاب وحی - مجموعه آیات خداست و خداوند در بسیاری از آیات قرآن^۵ تصریح دارد که ما قرآن را نازل کردیم تا در آن تعقل و تدبر کنید و خرد بیاموزید. زیرا قرآن تنها نشانه‌ای چون دیگر نشانه‌ها و فقط مایه تعقل نیست، بلکه خود «سرچشمه عقل» است و کسی که در آن بیندیشد، به عقل دست‌یابد و پرهیزگار گردد. (۳۲: ۶) تاریخ انبیاء، سرگذشت ابراهیم و یونس و یوسف عیسی و موسی و دیگر فرستادگان که در قرآن آمده همه آیات خدا هستند برای آنکه عاقلان تعقل کنند و رستگار شوند. ماوردی سخنی از رسول مکرم اسلام^(ص) نقل می‌کند که مبنی بر تأیید نقش قطعی عقل در رفتار انسان است: «هر چیزی،

اساسی دارد، اساس فعل انسان، عقل است.» (ماوردی، ۱۳۸۵: ۳) اما مراد از این همه تأکید و تکرار بر تعقل در قرآن چیست؟ و اصلاً تعقل برای چیست؟ مراد خداوند از تجهیز بندگان به نیروی عقل چیست؟ پاسخ را هم خداوند خود در قرآن به آنان که عقل می‌ورزند، می‌دهد؛ باشد که تعقل کنند تا:

۱- به شناخت برسند و به خداوند شرک نورزند. ۲- حق را از باطل و نیک را از بد تمیزدهند و نیکی کنند. ۳- دست به خون ناحق آلوده نگردانند. ۴- کار ناشایست نکنند، چه آشکارا، چه نهان. اینهاست آنچه خداوند بندگان را بدان سفارش می‌کند باشد که به عقل دریابند. (ع: ۱۵۱) مخلص کلام، تعقل در قرآن، برای عمل به فرایض دینی است و در پرتو «شناخت به دانایی رسیدن». تعقل هدفی دارد؛ آن هدف، خدمت به دین است. به تعبیر دیگر «تعقل» در قرآن یعنی «دین ورزی». برای همین است که تعقل قرین به ایمان و رستگاری و نبود آن، با کفر و گمراهی توأم است.

از آنجا که انسان به نیرو و قدرت تمییز (عقل) مجهز است، قادر به انتخاب میان خیر و شر است و چنین انتخابی به یاری عقل میسر است. «رفتار اخلاقی دقیقاً تابع این تفکر است که مسئولیت را بر شناخت بنا می‌نهد. اگر انسان قادر به تفکر نباشد، نمی‌توان او را بازخواست کرد؛ همچنان که بر دیوانه حرجی نیست. آنان که در آیات خداوند تعقل نمی‌کنند، آنها را در نمی‌یابد در نتیجه از ایمان و رستگاری به دور می‌افتند. در سوره حشر در چند آیه پیاپی مفهوم عدم تعقل به نحو روشن و گویا با نادانی، عذاب و کفر شیطان به هم پیوسته است (۵۹: ۱۰ تا ۱۷). تعقل در قرآن در مفهوم ایمان، رستگاری، برابر با دین و دانش و دانایی به کار رفته و عدم تعقل، با کفر، نادانی و دوری از دین یا بی‌دینی برابر شده است. (ر.ک: قرآن: ۲: ۱۷۰ و ۱۷۱؛ ۳۰: ۲۸، ۲۹، ۶۳ و ۶۴) خلاصه آن که اهمیت عقل چنان انکارناپذیر است که نص صریح قرآن و احادیث قدسی و نبوی همیشه و همه جا به آن تأکید دارند: «وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (یونس/۱۰۰). «یتدبرون» (۲ بار)، «تفکر (یتفكرون) ۱۹ بار» و اصطلاح ترکیبی «اولوالالباب» هم از این مقوله است که حدود شانزده مرتبه در قرآن تکرار شده است. «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱). (نیز ر.ک: قرآن کریم: آل عمران: ۲-۱۹۰، بقره: ۱۹۷)

کلام و عقل کلامی

در دوره اسلامی «علم کلام» همراه با دانش‌های دیگر برای اثبات عقلی و استدلالی اصول دین

و ردّ نظریات مخالفان تدوین شد. بنیان این «علم» بر «عقل» و یا بهتر گفته شود بر استدلال عقلی به شیوه جدلی بنا نهاد شد. با ترجمه فلسفه و آثار فکری یونانیان به عربی «عقل» نه فقط در مفهوم قرآنی، بلکه عقل نظری و فلسفی و مجهز به دانش منطق و قواعد فنی آن به صورت دستمایه و افزار اساسی درآمد. علم کلام را علم توحید هم گفته‌اند. زیرا موضوع آن «شناخت» است. «شناخت خداوند» به واسطه «عقل» یا شناخت عقلی خداوند. یعنی این که عقل می‌خواهد به یاری علم قائم به وحی، نور ایمان و از طریق کلام وحی و احادیث قدسی به شناخت خداوند برسد. چرا که «علم کلام بحث می‌کند از ذات باری تعالی، صفات او و احوال ممکنات از آغاز تا انجام بر طریق قانون اسلام» (فاخوری و خلیل الجبر، ۱۳۵۸: ۴۲-۴۱) و همان گونه که در معنی اصطلاحی «عقل» آمده است: «جوهری است بسیط که حقایق اشیاء را بدان درک توان کرد»، تنها با یاری این جوهر بسیط و این نیروی الهی است که می‌توان به شناخت خداوند رسید. چرا که این نیرو به انسان این قدرت را می‌دهد که همواره بکوشد تا خداگونه شود بدون آن که هرگز بشود!

معتزلیان و اسماعیلیه

در میان مکتب‌های مختلف کلامی، معتزلیان پیرو «اصالت عقل» هستند. در نظر آنان عقل موهبتی الهی است بر همگان و به وسیله آن انسان، خداوند را می‌شناسد. شناخت خداوند سرآغاز هر شناخت و دانشی است. از این رو عقل دارای اهمیت اساسی و راهنمای انسان در شناخت نیک و بد است. به سبب وجود آن، آدمی موجد و مسئول اعمالش است.

معتزله نخستین متکلمان و مکتب آنان از مکاتب مهم کلامی است. یادآوری از آنان در اینجا موجب دیگری نیز دارد و آن تأثیر اندیشه‌های این مکتب در همه عقل‌گرایان دوره کلاسیک اسلامی و از جمله در اخوان الصفا و اسماعیلیان دیگر است. ناصر خسرو هم استدلال آنان را در توحید و اثبات یگانگی خداوند می‌پذیرد و «طریقت آنان را قویترین طریقت، میان اهل مذاهب مختلف دین اسلام در توحید می‌داند». (۱۳۶۳، ۵۸) کارکرد و منطق عقلی نزد معتزله و اسماعیلیه از جمله ناصر خسرو، متفاوت است. ولی عقل در هر دو برای خداشناسی و در نتیجه آگاهی به نیک و بد، مسئولیت اعمال و پاداش روز جزا، نقش اساسی و قطعی دارد. با وجود اختلاف در برداشت‌ها و استنباط از نقش عقل در دین و دنیا، می‌توان گفت که ناصر خسرو با معتزلیان هم‌منظر است و اشاره کلی ما به دریافت از عقل در کلام و تأکید بر همانندی میان

معتزله، امامیه و اسماعیلیه برای توجه به همین امر و یادآوری پیوند فکری ناصر خسرو با دیگران و حتی مخالفانی است که او خود از آنها تبری می‌جوید.

خویشکاری عقل و نسبت انسان با خدا

هر چیزی برای غایتی که در آن نهفته است به وجود می‌آید. غایت هر چیزی علت آن است. انسان غایت آفرینش و عقل غایت انسان است. به تعبیر دیگر، شرف هرچیز به فعل یا صنع آن است و کار آدمی همانند کار خداست. پس آدمی از همه به او نزدیکتر است و حتی از جوهر اوست؛ از جوهر خدا. «آدمی نزدیکتر مصنوعی باشد به صانع عالم جسم به ترکیب خویش و از جوهر صانع کلی باشد به نفس خویش و دلیل بر درستی این قول آن است که هرچه (بر او) صنع صانع کلی رونده است، صنع مردم بر قدر و جزویت او از آن کل نیز بر رونده است؛ چنانکه صنع صانع کلی بر طبایع رونده است بدانچه مر هر یکی را از آن کاری فرموده است به کلیات آن که بر آن همی‌روند، مردم نیز مر بعض‌های طبایع را کارها همی‌فرماید که آن اجزای طبایع از فرمان او نگذرد». (ناصرخسرو، ۱۳۴۱، ۱۸-۱۱۷) حاصل کلام آن که از میان آفریدگان، انسان از همه به آفریدگار نزدیک است. زیرا کار (فعل و صنع) او از همه به خداوند مانده‌تر است. همچنانکه عناصر و طبایع مسخر آفریدگارند، انسان نیز بر آنها پیروز است و به خواست خود آنها را بکار می‌گیرد و در آنها تصرف می‌کند و تصرف نشان توانایی است و در میان همه آفریدگان فقط انسان است که مانند خداوند در جهان تصرف می‌کند و بنا به خواست خود، آنها را بکار می‌گیرد (ناصر خسرو، ۱۳۲۸: ۱۰۲). نزدیکی انسان با خداوند در اندیشه ناصر خسرو به حدی است که برای آن که خواننده از کلام او در گمان نیفتد، او ناگزیر فصلی می‌گشاید در بیان این که «انسان هرگز خدا نخواهد گشت» و از یاد نباید بُرد که «مردم بر مثال مسافری است در این عالم و منزل و مقصود او حضرت صانع است» (۱۳۴۱: ۴۶۵) و «برتر از مردم چیزی نیست جز آفریدگار مردم». (۱۳۶۳: ۱۲۰) انسان پیوسته در راه خدا شدن است بی آن که هرگز بشود. حال پرسش این است که این همانندی انسان با خدا و برتری او بر همه آفریدگان عالم ظاهر و باطن از چیست؟ و از کجاست؟ پاسخ همان غایت انسان است؛ یعنی «عقل». در اندیشه ناصرخسرو همانندی انسان با خدا به سبب عقل است. «شرف مردم بر دیگر چیزها آن است که او مر عقل را پذیرنده است» (زادالمسافرین: ۱۹۲) و این یگانه وجود خردپذیر (عقل) فقط فرمانروای این جهان محسوس و موجودات آن نیست. «خدا مردم (انسان) را بر ملک باطن هم پادشا

کرده‌است» (همان: ۱۲۲) و پادشاهی انسان بر دو جهان از برکت وجود عقل است که خود موهبت الهی است:

نهاده خدای است در تو خرد
چو در نار نور و چو در مشک شم
سخن را به میزان دانش بسنج
که گفتار بی علم باد است و دم
سخن را به نم کن به دانش که خاک
نیامد به هم تا ندادیش نم
خرد دوست جان سخنگوی توست
که از نیک شاد است و از بد دژم
(دیوان: ۶۲)

خویشکاری عقل

علم (دانستن / شناخت)، فعل عقل است و همانطور که شرف هر چیزی به فعل اوست، شرف عقل نیز به علم است. خداوند انسان را به سوی خویش می‌خواند و به او عقل عطا می‌کند تا بد و نیک را بشناسد. عقل صفت باری نیست، آفریده و نخستین جلوه اوست؛ بر خلاف علم که «برتر صفتی است از صفات خدا». (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۲۴۹) خداوند این صفت خود را به انسان بخشید و از این دست نیز همانند خود کرد «بدانچه «کلمه» خود را بدو رسانید و کلمه «آگاهی» خداست.^۷ قرآن کتاب خداست و هیچ خشک و تری نیست که در آن نباشد». (۶/۵۹) کتاب خداوند در بر دارنده علم الهی و آیات اوست که صاحبان عقل در آن تعقل می‌ورزند و خدا و آفرینش او را می‌شناسند. خداوند علم (شناخت / دانستن) خود را از راه رسول و کتاب به سوی مردم فرستاد. ابزار آن را هم در وجود مردم نهاد تا بدان دریابند: عقل. پس به سبب ابداع و تعبیه عقل در نهاد آدمی، دانستن، خویشکاری عقل است. هستی بدون دانستن عقل، هستی نمی‌پذیرد و تا هستی را دانستی، عقل داننده با هستی، با کلمه (کُن) یکی می‌شود. زیرا عقل ورزیدن همان «هست شدن» است و عقل با «کلمه = کن» یکی و مظهر کلمه باری بوده، در قرآن به رمزی «کن» تعبیر شده‌است. ناصرخسرو در جامع الحکمتین می‌گوید: «از امر باری عقل اول پدید آمد که امر بدو متحد شد و این به مثل سخنی گشت به دو حرف که خود عالم با هر چه اندر اوست، از آن دو حرف پدید آمد». (۱۴۸) اگرچه در اندیشه ناصرخسرو مرز میان عقل کلی و جزئی چندان روشن نیست و این دو واژه غالباً در معنایی مترادف هم به کار می‌رود، اما معنایی که شاعر از آن اراده می‌کند بیشتر اخلاقی، دینی و اجتماعی است تا خرد در معنای مطلق آن؛ به تعبیر دیگر «خرد در دیوان ناصرخسرو به همان مفهومی بکار رفته‌است که در ادب آن دوره و از

جمله در شاهنامه فردوسی دیده می‌شود و با دامنه‌ای محدودتر به عنوان حکمت عملی در کلیله و دمنه آمده و تا گلستان سعدی ادامه یافته و سابقه آن به ادب دوره ساسانی، پندنامک‌ها (ر.ک: تفضلی، ۱۳۷۷: ۱۸۰ تا ۲۱۳) و به دورانی که خرد در نام خدا (اهورامزدا= خداوند) بود، می‌رسد؛ دورانی که بنیاد اخلاق بر اصل پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بنا نهاده شده بود و نقش خرد در راهنمایی به سوی این سه اصل و بخصوص عمل به آن یعنی «حکمت عملی» بود. (ر.ک: مسکوب: ۱۳۷۱: ۳۰-۱۲۹) همانند جهان، دین، دانش و سخن از موضوع‌هایی است که شاعران در دیوان اشعار خود فراوان به آن پرداخته و از آن سخن‌ها گفته‌اند. در آنها نیز خرد غالباً هدیه ایزد است و کیمیای سعادت در دو جهان. جانی که در سراچه ترکیب، تخته بند تن است، فقط به یاری خرد است که می‌تواند از این بند و تنگنای دنیا برهد؛ زیرا که خرد در نهانگاه، چگونگی آن را به آدمی می‌آموزد.

تأثر ناصر خسرو از قرآن

ناصرخسرو چنانکه خود می‌گوید (قصاید: ۲۹/۴۸، ۵/۵۸، ۵۰/۸۲، ۷/۱۸۹، ۳۳/۲۰۶) قرآن را حفظ داشته و در آثار مختلف خود از مقام و منزلت قرآن و فضایل آن سخن به میان آورده‌است. او در اشعار خود، قرآن و احادیث قدسی و نبوی و اقوال ائمه معصومین را به طرق گوناگون، به صراحت یا به تلمیح، تضمین و ایراد کرده‌است و تسلط خود را در فهم معانی کتاب خداوند از یک سوی و استنباط معانی از سخنان بزرگان دین و ایمان از سوی دیگر آشکار می‌سازد. «ناصرخسرو به علت توغل در مسایل دینی و توجه بسیار به قرآن که به گفته خودش:

«جان را چو زنگ جهل پدید آورد
چون آینه ز خواندن فرقان کنم» (دیوان: ۳۷۱)

از مجازها و تشبیهات قرآن نیز در شعر خود مایه‌ها گرفته‌است». (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۶-۵۵۵) وی در آثار منشور خود، بیشتر به تأویل آیات و بیان معانی باطنی آنها در جهت تبیین، تثبیت و تأیید آرا و عقاید اسماعیلیه می‌پردازد. اما در اشعار خویش، هم از مجازها و تصاویر خاص قرآنی بهره می‌گیرد و هم بسامد استفاده از الفاظ و مضمون گیری از امثال، قصه‌ها و قهرمانان قرآنی، در اشعار او بسیار است. معرفت و تسلط حکیم اسماعیلی به قرآن و مفردات آن تا بدانجاست که بسیاری از تعبیرات و ترکیبات و کلمات قرآنی را در میان ابیات و جمله‌های خود می‌آورد؛ مانند: «استبرق^۸»، «مسنون^۹» (حجر، ۱۵/ آیه ۲۶)، «عرجون^{۱۰}» (یس، ۳۶/ آیه ۳۹)، «غسلین^{۱۱}» (حاقه، آیه ۳۶)، «شعوب و قبائل^{۱۲}» (حجرات، ۴۹/ آیه ۱۳)، «سراء و

ضراء^{۱۳} «(۳/آیه ۱۳۴)، «دارالسلام»^{۱۴} «(۱۰/آیه ۲۵)، «اصحاب الرقیم»^{۱۵} «(کهف: ۹)، «حبل خدا(حبل الله)»^{۱۶} «(بقره، ۲/آیه ۲۵۶) و ... در شعر زیر از «لوح محفوظ» نام برده و می‌گوید:

«بنگر اندر لوح محفوظ ای پسر خط‌هش از کاینات و فاسدات
جز درختان نیست این خط را قلم نیست این خط را جز از دریا دوات» (دیوان، ۳۲۴)

که ناظر است به آیه ۱۰۹ سوره کهف: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا». در بسیاری موارد نیز مضمون آیه یا حدیثی را گرفته و آن را به انحاء گوناگون در اشعار خود آورده‌است. از نمونه‌های آن، حدیث نبوی «انا مدینه العلم و علی بائها» است که در بسیاری از قصایدش این روایت را با تعبیر گوناگون بیان کرده‌است. تأویل گرایی که از ابعاد دیگر اهمیت کار ناصرخسرو (و باطنیان) است در پرتو همین توجه به جایگاه و اهمیت خرد در نزد آنان نشأت می‌گیرد. چرا که در نظر آنان هم، «تأویل در حکم کوششی است برای راهیابی به افق معنایی اصیل متن». (احمدی، ۱۳۸۸: ۴۹۷) تأویل گرایی بویژه در آیین صوفیه، اسماعیلیه، حروفیه و چند فرقه دیگر تنها شیوه درست درک معنی بود و «در میان مسلمانان رونق و گسترش بسیار گرفت و موجب تلطیف ذهن و غنای فرهنگ آنان شد و در اعتلا و پویایی اندیشه آنان تأثیر بسیار نهاد». (درگاهی، ۱۳۷۸: ۵۹) ناصرخسرو خود در جامع‌الحکمتین در مورد ارتباط بین تأویل و عقل می‌نویسد: «... و تأویل باز بردن سخن باشد به اول او و اول همه موجودات ابداع است که به عقل متحدست و مؤید همه رسولان عقل است». (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۱۱۶) حکیم اسماعیلی که عقل را رسولی از جانب خدای رحمان می‌داند، با آگاهی و تکیه بر این نقطه مشترک انسان و خداوند، تأویل و تأمل در آیان قرآن را درست و آن را بر اهل قرآن جایز می‌شمارد.

ناصر خسرو، خردگرایی و تفاوت او با فردوسی و خیام

در اندیشه ناصر خسرو، جهان حاصل «تعقل باری است که از باری آغاز می‌گردد و در هیئت خرد به باری بازمی‌گردد». او همانند پیشگامان خود (متفکران اسماعیلی) از سویی به حکمت و اندیشه یونانی و از سوی دیگر به علت مسلمانی، به عقلی که به خدمت دین درآمده، یعنی به عقل کلامی و به متکلمین اهل عقل (معتزلیان) و به قرآن که سرچشمه عقل کلامی است نظر دارد. او این عقل را می‌ستاید و توجه به آن را الزام می‌کند نه عقل مطلق یا محض را. از نام کتاب معروف حکیم یعنی «جامع‌الحکمتین» برمی‌آید که ناصرخسرو تا چه اندازه در پی تلفیق و

ترکیب دو حکمت اسلامی و یونانی است؛ (۱۳۶۳: ۳-۴) گرچه سابقه این امر به محمد بن احمد نخشبی برمی‌گردد آنگاه که «به ماوراءالنهر رفت و در درگاه سامانیان نفوذ یافت و در نشر دعوت باطنیه اهتمام کرد. وی حکیم و اهل کلام بود و توانست بین تعالیم حکیمان یونان و عقاید باطنیه تلفیقی ایجاد کند». (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳-۶۲) ناصرخسرو را می‌توان بزرگترین ستایشگر خرد (خرد دینی و اخلاقی) در شعر سنتی ایران دانست. هیچ یک از شاعران بزرگ پارسی در پهنه این کار با او برابری نمی‌توانند کرد. شاید نکته‌سنجان، خرده بر سخن ما گیرند که «خیام» و «فردوسی» بزرگ هم حکیم بوده‌اند و خردورز و ستایشگر خرد؛ به تعبیر استاد شفیع، فردوسی، خیام و ناصرخسرو حکیم واقعی‌اند و «نهاد و آموزش‌های اخلاقی و اجتماعی و فلسفی آنان بر اساس احترام به خرد است که در یک تقسیم‌بندی عام به نوعی تفکر اعتزالی می‌رسند». (۱۳۷۲: ۳۸-۳۹) اگر چه نمی‌توان این سه حکیم شاعر را در تمام وجوه اندیشه از یک سنخ تلقی کرد، اما حقیقت این است که فردوسی و خیام در مقایسه با ناصر خسرو بیشتر در بند تقدیرند و ضمن خردگرایی و تبیین قدر و بهای آن به نوعی جبرگرایی و تقدیر آسمانی هم باور داشته‌اند. این امر گونه‌ای تعارض و ناهماهنگی در دستگاه فلسفی آنان پدید می‌آورد. به این دلیل که خرد و عقلانیت و تعقل و تحلیل، آنگاه در حیات انسانی ارزشمند و اثرگذار است که در کنار آن، زمینه‌های اختیار و انتخاب هم برای او فراهم بوده‌باشد. اما فردوسی و خیام با تأیید اندیشه‌های جبری و اعتقاد به بی‌تأثیر بودن انتخاب، اراده و تصمیم انسان در برابر تقدیر، مجبور و بی‌اراده بودن انسان را در کار زندگی تأیید می‌کنند؛ در حالیکه خردگرایی ناصرخسرو، با ابعاد دیگر اندیشه او هماهنگی همسویی داشته، با اراده‌گرایی توافقی یافته و با اعتقاد به اختیار انسان قوام گرفته‌است. این ویژگی اندیشه او را حاوی عناصری سازگار و منسجم و معنی‌دار نشان می‌دهد «و از این راه نیز ایدئولوژی او با ایدئولوژی‌های اجتماعی مصلحان تاریخ شباهت و قرابت پیدا می‌کند». (همان) ارتباط و هم‌پیوندی این عناصر در دستگاه فکری ناصرخسرو تا بدانجاست که او دانش و خرد را در یک همراهی و هماهنگی معنی‌دار، تعیین‌کننده سرنوشت نهایی انسان و چیزی معادل تقدیر و قضای آسمانی می‌داند:

هرکس همی حذر ز قضا و قدر کند	وین هردو رهبرند قضا و قدر مرا
نام قضا خرد کن و نام قدر سخن	یاداست این سخن ز یکی نامور مرا

(دیوان: ۶)

ناصرخسرو، دین، شریعت، آداب و باورهای دینی را با معیار خرد می‌سنجد و دین‌عاری از

خرد را بی‌حاصل و برگزاف می‌داند:

راست آن است ره دین که پسند خرد است که خرد اهل زمین را ز خداوند عطا ست

(دیوان: ۴۷)

عقل عطای است تو را از خدای بر تن تو واجب دین زین عطا ست

(دیوان: ۴۵)

در نظر ناصرخسرو گوهر آدمی و نشان انسان بودن هم، خرد است. با این تعبیر، تلقی ناصرخسرو از اعتبار خرد، با این باور حکیمان که نخستین آفریده و «صادر اول» «عقل» است تأیید می‌شود و بنیاد اندیشه او قوام بیشتری می‌یابد. در نتیجه مانند تفکرات صوفیه، دچار آشوب و ناهمخوانی نمی‌گردد:

از سنگ خاره رنج بود حاصل «بی عقل مرد سنگ بود خاره»

(دیوان: ۳۸۶)

خرد و خردورزی همچون دین و دانش مقام آدمی را از چرخ در می‌گذراند و به او قدرت تسخیر بر افلاک می‌بخشد:

گر خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی سخت زود از چرخ گردان ای پسر سر بر کنی

(دیوان: ۴۳۱)

درخت تو گر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

(دیوان: ۶۴)

او در دیوانش به کرات از «کلمه»، «خرد»، «دین»، «دانش»، «سخن و فضیلت آن» گفته‌است:

سخن در ره دین خردمندان را سوی سعد رهبرتر از مشتری است

(دیوان: ۱۱۰)

خرد را عنان ساز و اندیشه را زین بر اسب زمان اندرین پهن میدان

خرد هدیه اوست بر ما که ما را به فرمان او شد خرد جفت جان

(همان ۴-۸۳)

خرد آن است که چون هدیه فرستاد به تو زو خداوند جهان با تو سخن گفت به راز

(۱۱۲)

عقل برانگیزنده انسان است به چون و چراهایی که به عالم آفرینش و خلقت انسان مربوط می‌شود. ناصرخسرو خرد را هدیه الهی و رسول خداوند به سوی انسان می‌داند که دائم با

هوس‌ها و هواها می‌جنگد. عقل، پرتوی است از خداوند - همچنان که نور برای چشم - که بدان راه به سوی حقیقت می‌گشاید. «در نظر ناصرخسرو عقل دارای مراتب و درجات است؛ عقل مطلق و عقل مقید. عقلی که در تعارض با هواها و تمایلات است، عقل مقید است که در محدوده شریعت فعالیت می‌کند و انسان را به شناخت خداوند می‌رساند و ضرورت بعثت انبیا را بیان می‌کند. (دشتی، ۱۳۶۲، ۱۲۹) ابویعقوب سجستانی از مفسران اندیشه‌های اسماعیلی و از پیشگامان ناصر خسرو هم بر آن است که «عقل اول و امر بر یکدیگر تقدم و تأخر ندارند. زیرا: امر ایزد هست کردن است و هست کردن را ایستادن نبود مگر به خرد. یعنی کی اگر خرد نبود، هیچ هستی نبود... پس عقل اول از پس هست کردن نیفتاد و هست کردن پیش از عقل اول نیفتاد». (۱۳۲۷: ۲۲) در ادامه همین مطلب اشاره می‌کند که عقل جوهری است که در جایگاه امر قرار دارد. زیرا او به نفس نطقی فرمان کارهای پسندیده و عمل‌های گزیده می‌دهد و هم از امور ناشایست باز می‌دارد و در پایان می‌گوید: «اگر نه عقل یکی بودی با امر ایزد، کی عبارت از امر به نفس امر کنند، فرمان عقل مانند فرمان ایزد نبودی». (همان) ناصرخسرو ضمن تأکید بر صدور واحد از واحد، مراتب موجودات را این‌گونه وصف می‌کند:

خرد دان اولین موجود زان پس نفس و جسم آنکه

نبات و گونه حیوان و آن‌گه جانور گویا

همی هر یک به خود ممکن بدوم وجود ناممکن

همی هریک به خود پیدا بدوم معدوم ناپیدا

(دیوان: ۲)

«کلمه» در سپهر اندیشه ناصرخسرو با «باری»، یگانه است و جدایی‌ناپذیر و حقیقت «کلمه» جز ظهور باری نیست که با ابداع آن مقدمات خلقت را فراهم آورد بی هیچ میانجی‌ای؛ بنابراین «کلمه»، علت همه علت‌ها شمرده می‌شود که از یک سو علت است و از سوی دیگر معلول. ناصرخسرو در بیان تفاوت میان کلمه و عقل می‌نویسد: «اما فرق میان کلمه و عقل جز آن است که در محسوسات از یکدیگر جدایند و در گفتار دواند به نزدیک گردانیدن... و مر کلمه را وحدت گویند و مر عقل را واحد خوانند... پس گوئیم که چون «کلمه»، هست نخستین بود و تمام بود و نام تمامی مراو را سازوار نیامد، مگر آن وقت که بدانی که هم علت بود و هم معلول و چون علت‌ها در عالم به معلولات پیوسته است، از این سر جدا نیستند یکی از دیگری. بدان روی که چون علت برابرگیری معلول برخیزد، آن علت نخستین که «کلمه» است سزاوارتر باشد که از

معلول خویش جدا نباشد و هستی‌ها همه زیر معلول او باشد که عقل است». (ناصرخسرو، ۹۳، ۱۳۸۰-۹۰) کلام ناصر خسرو در باب یکی شدن کلمه با عقل برگرفته از این سخن ابویعقوب سجستانی است که می‌نویسد: «خرد یکی شود با «کلمه» یعنی واجب کند هر جزوی از آفرینش نصیبی از فرمان ایزد، کی هر آفریده‌ای را از فرمان ایزد بهری بود کی بدان ظاهر شد و از بهر آن یابنده بود و نور فرمان یزدان درو تابنده بود». (سجستانی، ۱۳۲۷: ۱۹-۲۰) «و دیگر معنی یکی شدن خرد با کلمه، آن است که کلمه، سخن مفرد پدید می‌آورد. هر چند سخن ظاهر نشود از رفتن آفرینش از گاه ابداع تا گاه تولید و بدان که تا چیزها از حد ابداع به حد تکوین و تولید نیامدند، عقل ظاهر نشد و نه آن تخم کی اندر عقل موجود بود و عقلانیت خویش نشناخت از پیش آن تا آن چیز از حد ابداع به حد تکوین و تولید نیامد. پس آن زمان کی امر ایزد کی ابداع است به مردم رسید، مردم سخنگوی گشت و عقل با او یکی شد تا هر سخنی از سخنان کی مردم پیدا کنند، از ترجمه چیزها و فرق کردن میان نام‌ها و صفت‌ها و میان حکم‌ها و میان آنچه از حکم‌ها پدید آید، او را باشد». (همان: ۱۹) اما در زادالمسافرین معلول بودن عقل را انکار می‌کند و ازلی بودن آن را اینگونه به اثبات می‌رساند: «و ما درست کردیم که عقل معلول نیست بدانچه مر او را از چیزی تمام شدن نیست، بلکه او تمام کننده فاعل کلی است. پس ظاهر کردیم که مبدع حق مر عقل را نه از چیزی پدید آورد و آنچه از چیز دیگر نباشد، مر او را به چیزی بازگشتن نباشد به فساد و آنچه او را فساد نباشد، ازلی باشد. پس عقل ازلی است». (ناصرخسرو، ۱۳۴۱: ۱۹۴) دلیل دیگری که برای علل بودن عقل می‌آورد آن است که کمال انسان در رسیدن او به عقل است و در این جهان کمال هر چیز در رسیدن به مرتبه‌ای است که ابتدا از آن به وجود آمده است: «پس علت عالم به آغاز عقل بوده است و دیگر علت‌ها همه فرود این علت است» و برای اثبات سخن خویش به مثال درخت و گیاهان متوسل می‌شود: «کمال آن به تخم منتهی می‌شود که ابتدا از آن به وجود آمده است». (همان: ۱۹۳) ناصرخسرو در پی آن است تا جهانی را که به عناد و لجاج و تعصب خو گرفته و خرافه و بی‌خردی آن را تباه کرده است، خردورزی و بلنداندیشی و در سایه آن تعالی و علو همت بیاموزد. در نتیجه بخش اعظم کوشش و همت او صرف احتجاج و استدلال با عامه مردم می‌شود. وی تا مرزهای نومیدی و شکست، باز هم در استدلال و تعقل روزنه امید و روشنی می‌جوید. نادانی، تعصب، شتاب و لجاج در دین‌ورزی، بلایایی است که با تعطیلی خرد و یا انحراف از آن دامگیر مردم شده است و چاره آن را هم ناصرخسرو و حکیمان خردورز رهنمون گشته‌اند: «رو آوردن به عقل و عقلانیت» که حریم امن باری است. (ر.ک: دیوان: ۲۲۷)

بازتاب خرد در دیوان ناصرخسرو

علاوه بر آیات فراوان قرآن کریم که بر تعقل تأکید می‌کند، روایات بسیاری هم از معصومین نقل شده است مبنی بر این که «هر چیزی اساسی دارد و اساس فعل انسان «عقل» اوست». بر این مبنا ناصر خسرو که هم معیارهای دینی را به درستی می‌شناسد و هم از حکمت و فلسفه و دانش‌های دیگر عصر خویش آگاهی دارد و آیین‌ها، ادیان، فرقه‌ها، سنن و سرزمین‌های دیگر را از نزدیک دیده‌است (ر.ک: سفرنامه)، از کار و بار و باطن اسرار دیگران بخصوص مخالفانش که وی را به «بددینی» و فساد عقیده متهم می‌کردند، آگاه بود. او در قصیده‌ای بلند (۱۳۳ بیت) با مطلع:

ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسر تو بر زمی و از درت این چرخ مدور
(دیوان، قصیده: ۲۴۲)

که آن را قصیده اعترافیه شاعر دانسته‌اند، می‌گوید: «برای جستن حقیقت به سوی مذاهب و فرق گوناگون روی آورده و با مردم گفت‌وگو کرده است». (ر.ک: محقق، ۱۳۶۳: ۳۵۱):

از پارسی و تازی و از هندو و از ترک وز سندی و رومی ز عبری همه یکسر
وز فلسفی و مانوی صادق و دهری در خواستم این حاجت و پرسیدم بی مر
(دیوان: ۵۱۵-۵۰۵)

می‌دانیم که ترسایی و یهودیت از مذاهب مهم و رایج در عصر شاعر بوده است و آن‌گونه که از کلام وی برمی‌آید ناصرخسرو نسبت به مذاهب دیگر رفتار تساهل و تسامح‌آمیز داشته و نكوهش آن دو مذهب را روا نمی‌داشته است:

فضل تو چیست بر ترسا؟ از سر هوس برون کن و سودا را
تو مؤمنی و گرفته محمد را او کافر است گرفته مسیحا را
ایشان پیمبران و رفیقانند چون دشمنی تو بیهده ترسا را؟
(دیوان، قصیده ۷۷)

با این بیان که مسیح و یهود هم بنده حق هستند و مرجع همه خداوند است (قصیده ۷۷، آیات: ۴۰-۵۲)، با تکیه بر خرد، استدلال و ژرف اندیشی، مردم را به «تعقل»، «تدبیر» و تجدیدنظر در باورها و آموخته‌های دینی‌شان فرامی‌خواند:

مرا گویند بددین است و فاضل، بهتر آن بودی که دینش پاک بودی و نبودی علم چندانش
(دیوان: ۲۱۷)

جای دیگر دشمنان و بدخواهان خود را - که از قضا هم کیش و هم دین او هم هستند- و به اعتقاد او از مسلمانی جز نامی ندارند، با زبانی گزنده، با استناد و استدلال به آیات قرآن و احادیث نبوی به باد انتقاد می‌گیرد: «به این مناسبت کم کم عنصر عقل و استدلال در چکامه نفوذ می‌کند و در پی آن مباحثی نظیر جانشینی پیغمبر^(ص) و تمسک به «فضل یاران» او و امثال آن هم به قلمرو شعر وارد می‌شود». (یوسفی، ۱۳۷۳: ۸۳) مصلحان و چاره‌جویان راستین سرنوشت بشری، راه فلاح، سعادت، تعالی انسان و بهبود زندگی وی را در تجهیز او به دانش، آگاهی و فرهنگ دانسته‌اند. ناصرخسرو هم از این تیره و تبار است. دانش، دین و فرهنگ در اندیشه او گران‌ترین و گرامی‌ترین دستاورد انسان و ارزنده‌ترین میراث و بهره او از زندگی است.

خرد و بازتاب آن با مفاهیم و معانی گوناگون در آثار و اندیشه ناصرخسرو که ریشه و منشأ تفکراتش را باید در قرآن و در احادیث معصومین جستجو کرد، مکرر و به انحاء مختلف در دیوان اشعار و دیگر آثار او انعکاس یافته است. بعضی از فصول کتاب‌های: «جامع الحکمتین»، «زادالمسافرین»، «خوان اخوان» و «کشایش و رهایش» مختص در تعریف و تبیین خرد (عقل) و کارکرد آن است. اما همانطور که شهیدی می‌گوید: «فکر او، وسعت دید متکلمانی چون قاضی عبدالجبار، غزالی طوسی، ابن تیمیه و دیگر متکلمان اسلامی و حتی اسماعیلی را ندارد؛ هر چند در عمل شاید از جهاتی دست وی از آنان بازتر است. او کتاب‌های فلسفه را به قصد تتبع و تحقیق و کشف حقیقت نخوانده است. غرض وی آگاهی از افکار نویسندگان این کتاب‌ها به‌خاطر ردّ گفتار آنان بوده‌است. می‌توان گفت، کار وی در ردّ فلسفه یونان مانند کار غزالی است. لیکن غزالی نخست فلسفه یونان را فراگرفت و چون درمان درد درونی خود را در آن نمی‌یافت، به جنگ آن برخاست و ناصرخسرو کلام اسماعیلی را آموخت، سپس به مطالعه فلسفه یونان پرداخت تا با آن بجنگد». (<http://www.mehrnews.com>)

در جستجو و بررسی‌هایی که به منظور تعیین بسامد و بیان مقاصد شاعر از واژه «خرد» در دیوان ناصرخسرو صورت گرفت، برآورد حاصله این شد که از مجموع ۲۷۸ قصیده^{۱۶}، واژه عقل با ترکیبات و مشتقاتش نظیر: عاقل، معقول و... حدود ۲۸۵ و واژه خرد با ترکیباتش مانند: خردمند، بخرد، خردورز و... بیش از ۵۲۵ بار بکار رفته است و آن دسته از اشعاری که با عنوان یا در قالب قصیده، واژه خرد و عقل در آنها به‌کار نرفته است، غالباً تعداد ابیات آن در حدود دو-سه تا هفت-هشت بیت است و حدود ده قصیده بلند حدود بیست-بیست و پنج بیتی است که این دو واژه در آنها به‌کار نرفته است.^{۱۷} تکرار این کلیدواژه رستگاری در آثار ناصرخسرو با چنین بسامد

بالا، نشان اهمیت و ارزش والای آن در حیات آدمی و سرنوشت او و ارجاع انسان از طریق آن به کتاب وحی و هدایت که معنویت و اخلاق و عقلانیت را در بالاترین مراتب کمال به انسان نموده‌است، نشان پیوند و نزدیکی انسان و خداوند است که در روایات هم بدان اشارت رفته است: «ان الله تعالی خلق الادم علی صورته» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۱۵). از بررسی کارکرد و مفاهیم خرد و مقایسه آن با منبع فکری شاعر، این استنباط حاصل می‌شود که «عقل» و بازتاب مفاهیم مختلف آن در اندیشه ناصرخسرو، ریشه و منشأ قرآنی دارد و عقل و مفاهیم قرآنی آن در همان مفهوم در کلام ناصرخسرو ساری و جاری است. او به تأثیر و تأسی از کتاب وحی، سعادت و رستگاری انسان و یافتن و رفتن به راه راست را هم که به ایمان و عمل صالح باشد، در کنف تعقل می‌داند. خداوند انسان را آفرید و عقل را در نهاد او نهاد. این نیروی الهی همیشه موکل خداوند است بر انسان (دیوان: ۱۲۶) تا او را به آن سعادت حقیقی و سرمنزل نخستین برساند. (ر.ک: دیوان: ۲۰-۲۲)

ناصر خسرو، آفرینش و عقل

اسماعیلیه، از جمله ناصرخسرو، همچون اکثر فیلسوفان بر آنند که از واحد جز واحد صادر نمی‌شود. بنابراین موجود اول از نظر آنان عقل است. مطابق نظر اسماعیلیه عقل با امر خداوند ابداع شد و نخستین مبدع لقب گرفت (ر.ک: ناصرخسرو، ۱۳۷۳: ۷-۴۴). ناصرخسرو در بیان تفاوت میان کلمه و عقل می‌نویسد: «فرمان باری سبحانه که هستی‌ها همه زیر اوست یک سخن بود و آن کلمه تأیید بود... و او به هست آورنده هویت باری است نه از چیزی و هست نخستین، وی باشد و چون نخستین هست او باشد، باری سبحانه از هست و نه هست، برتر است. خردمند داند که میان کلمه و هویت باری سبحانه میانجی نباشد. از بهر آنکه خرد، میانجی نخستین است و اگر در بود آوردن او میانجی بودی، او خود نخستین بودی و نخستین هست نبود. پس کلمه بی‌میانجی به هست آمد. این تمامی برترین منزلتی بود و معنی این قول آن باشد که هرچه نام هستی بر او افتد، همه اندر او بود جملگی و هستی‌ها به جملگی علت است و معلول دیگر چیزی است. از بهر آنکه علت آن باشد که فایده دادن از وی باشد و معلول آن بود که فایده پذیر بود». (۱۳۸۰: ۹۰-۸۹) «طبق کاینات شناسی اسماعیلیان، آفریدگار، آفریننده بلا و واسطه کاینات، آنچنانکه یهود و نصاری و سنیان می‌گویند نیست. آفریدگار مطلق به وسیله یک عمل ازلی «اراده» یا «امر»، جوهر آفرینش «عقل کل» را از خویش متن مخرج ساخت. این نخستین

صدور خداوند بود». عقل کل واجد همه صفات آفریدگار است. صفت اصلی آن دانایی است. نماز را باید بر او گزارد. او به نسبت‌های بسیار خوانده می‌شود؛ از قبیل: «اول»، «ساتر»، «روح»، «سابق» و غیره. از عقل کل صدور ثانی و مادون که نفس کل باشد، سر زد. نفس کل، کامل نیست و صفت اصلی آن زندگی است». (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۳۰۵) در نظر ناصرخسرو، عقل وظیفه‌ای دینی دارد و پیوستگی عقل جزوی به عقل کلی، تنها از برکت وجود شریعت شدنی است. در این اندیشه دینی فلسفی از هر سو که نگریسته شود، هر راهی از عالم حسّی به عالم علوی از گذرگاه دین می‌گذرد و از آن جمله است گذر از راه فرشتگان. (ناصرخسرو، ۱۳۶۳: ۷-۱۳۵) انسان فرشته‌ای است بالقوه که می‌خواهد به فرشتگان بالفعل در عالم بالا بپیوندد. هدف از آفرینش آدمی هم همین است.

نتیجه‌گیری

ناصرخسرو، حکیم متکلم و متأله اسماعیلی در آثار خود به تبیین عقاید اسماعیله پرداخته، بسیاری از مباحث و اصول عقاید آنان از جمله: توحید، امر، عدل، قدیم، حادث، نفس، جسم، هیولا و ... را در مقام مجتهد و مبلغ این آیین تشریح کرده است. از مفاهیم و واژگان کلیدی اندیشه ناصرخسرو «عقل» است که در آثارش بویژه در دیوان قصاید وی بسآمد بالایی دارد. بواسطه همین گوهر مجرد و عنصرمشترک میان خدا و انسان به همانندی‌هایی قائل است. به اعتقاد وی، انسان به سبب همین قوه عقل، قدرت تحصیل شناخت (علم) یافته است. میان عقل و علم هم پیوندی ناگسستنی و ناگزیر وجود دارد. چنان که گفته‌اند: «شرف انسان به عقل و شرف عقل به علم است». به یاری عقل، خداوند انسان را به سوی خویش می‌خواند و انسان نیز با تشخیص، صلاح و فلاح خویش را رقم می‌زند. به تعبیر ناصرخسرو «بر مردم از آفرینش تکلیف آمده است تا بازجوید از اجزای آفرینش عالم و آن تکلیف کننده مر او را عقل است که بر او موکل است و همیشه مر او را بر این باز جستن همی شاعر دارد و خدای تعالی همی تهدید کند مر آن کس‌ها را که از این مهم عظیم غافل باشند بدین آیه همی گوید «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (۷/۳۰)». (ر.ک: ناصر خسرو، ۱۳۴۱: ۱۸۶) به میزان اهمیتی که قرآن بر عقل و تعقل قائل است، ناصرخسرو هم به تأسی از کلام وحی، این مهم را مایه سعادت و رستگاری انسان می‌داند.

اهمیت عقل و تعقل در نظر این حکیم اسماعیلی، بازتاب وسیع آن در تمامی آثارش، با

توجه به این که «عقل» و «شناخت» هیچگاه محدود و مقید به زمان و اندیشه معینی نیست، ما را به بررسی و یافتن علت و ریشه و منشأ این مهم در اندیشه ناصرخسرو برانگیخت. این نوشته کوششی است برای نشان دادن مفهوم و منشأ «عقل»، «بسآمد» و «علت» بازتاب گسترده آن در اندیشه ناصرخسرو با تکیه بر دیوان قصاید او. از تفحص در دیوان او معلوم شد واژه عقل با ترکیبات و مشتقاتش نظیر: عاقل، معقول و ... ۲۸۵ بار و واژه خرد با ترکیباتش مانند: خردمند، بخرد، خردورز و ... ۵۲۵ بار به کار رفته است. آن دسته از اشعاری که با عنوان یا در قالب قصیده، واژه خرد و عقل در آن‌ها به کار رفته است، غالباً تعداد ابیات آن در حدود دو-سه تا هفت-هشت بیت است و حدود ده قصیده بلند حدود بیست-بیست و پنج بیتی است که این دو واژه در آنها به کار رفته است. واژگانی که در این معنا و مفهوم هستند، مانند «یتفکرون» (۱۹ مورد)، «یعقلون» (۴۱) مورد، «تدبر = یتدبرون» (۲ مورد) را نیز می‌توان بر این دو واژه افزود.

حاصل آنکه ناصر خسرو درست است که این همه از خرد و خردورزی سخن می‌گوید، اما وسعت دید و قلمرو تفکر متکلمان پیش از خود را ندارد و خرد در نزد او همان خرد دینی و مقید است نه خرد مطلق و محض؛ یعنی همان «افلا یتفکرون»، «لعلکم یعقلون»، «لعلکم یتفکرون»؛ لکن خرد مقیدی که منشأ و سرچشمه آن قرآن است و سنت رسول (ص) و کلام ائمه معصوم (ع). همان طور که قرآن سعادت انسان و رهایی او را از جهل و گمراهی در تعقل (آگاهی) می‌داند، شاعر هم به تأسی از کلام وحی، صلاح و فلاح او را در کاربست این جوهر مشترک الهی - انسانی و عطیه مقدس حق می‌داند، ولی با تأکید بر این نکته که خرد در اندیشه ناصرخسرو، خرد نه در معنای محض و فلسفی و تفکر خلاق، بلکه در همان معنای قرآنی آن است.

یادداشت‌ها

۱. و ما علی الرسول الا البلاغ المبین (۵۴: ۲۴) وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۶: ۱۷)
۲. قرآن: (۹/۳۹) سوره قلم، آیه ۱، الرحمن (۱ تا ۴)، سوره علق: (آیات: ۱ تا ۵)، انعام (آیه ۵۰)
۳. رک: بحار الانوار ج ۱: ۱۴۸، ۱۷۷؛ ۱۸۰؛ ج ۲: ۳۲، ۹۷، ۹۹؛ ج ۱۲: ۲۰۴.
۴. مجموع قصاید ناصرخسرو در دیوان اشعار وی بر اساس چاپ مجتبی مینوی و مهدی محقق (۱۳۵۳) به تعداد ۲۷۸ قصیده ضبط شده است که از این تعداد قصایدی که تعداد ابیات آنها کمتر از حدود ۱۰ بیت بوده، در نظر گرفته نشده است.

۵. نمونه را: ۳: ۶۵؛ ۷: ۱۶۹؛ ۶: ۳۲؛ ۲: ۱۲ و ۱۰۹؛ ۲۱: ۱۰؛ ۳۷: ۱۳۸؛ ۴۳: ۳؛ و

۶. Dialectic

۷. مقایسه شود با انجیل یوحنا، ۱:۱ ص: ۱۴۳ «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود»

۸. قصیده: ۶۵

۹. قصیده ۳۷ بیت: ۲۷؛ قصیده: ۴ بیت: ۵؛ قصیده: ۶۵ بیت: ۱۷؛ قصیده: ۱۲ بیت: ۲۲

۱۰. قصیده: ۱۲۰ بیت: ۵؛ قصیده: ۴ بیت: ۳۷؛ قصیده: ۱۲ بیت: ۳۹

۱۱. قصیده: ۶۰ بیت: ۴۵؛ قصیده: ۸۹ بیت: ۶؛ قصیده: ۴۱ بیت: ۲۶؛ قصیده: ۱۳۳ بیت: ۱۷؛ قصیده: ۲۸ بیت: ۵۱

۱۲. قصیده ۶۱ بیت: ۴۶

۱۳. قصیده ۲ بیت: ۲۰

۱۴. قصیده ۷۲ بیت: ۳۸

۱۵. قصیده: ۸۹ بیت: ۲۷

۱۶. ذکر این نکته لازم است که از این تعداد قصیده که با عنوان و اصطلاح قصیده از تمامی آنها یاد می‌شود بعضی موارد مثلاً: قصیده‌های ۱۶ و ۲۴ مخصوصاً از صفحه ۵۱۷ به بعد دیوان اشعار از جمله موارد: ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱ و... بعضاً دو بیت بیشتر نیستند و و این‌ها هم از شمار تعداد قصاید به حساب آمده‌اند.

۱۷. قصیده‌هایی که واژه خرد یا عقل در آن‌ها نیامده است، بر اساس شماره قصیده قید می‌شوند: ۲: ۱۰؛ ۱۶؛ ۱۷، ۲۱، ۲۲؛ ۲۴.

منابع

- قرآن کریم

- احمدی، بابک (۱۳۷۸) ساختار و تأویل متن، چ چهارم، تهران، مرکز.

- بو عمران، شیخ (۱۳۸۲) مسأله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن، ترجمه اسماعیل سعادت، هرمس، تهران.

- پترشفسکی، ایلینا پاولوویچ، (۱۳۶۳) اسلام در ایران، چ هفتم، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام.

- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵) رمز و داستان‌های رمزی، چاپ: دوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

- تفضلی، احمد (۱۳۷۷) تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، چ: دوم، تهران، سخن.

- جرجانی، علی بن محمد بن علی (۱۴۲۸هـ/۲۰۰۷م) التعریفات، تحقیق: عادل انور خضر، بیروت، دارالمعرفه.

- درگاهی، محمود (۱۳۷۸) سرود بیداری، تهران، امیر کبیر.

- دشتی، علی (۱۳۶۲) تصویری از ناصرخسرو، تهران، انتشارات جاویدان.

- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) با کاروان حله، چ: هفتم تهران، انتشارات علمی.

- _____ (۱۳۷۳) سیری در شعر فارسی، تهران، علمی.

- سجستانی، ابویعقوب (۱۳۵۸) کشف المحجوب، تصحیح هنری کربن و محمد معین، طهوری، تهران.

- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲) تازیانه‌های سلوک، تهران، آگه.

- (۱۳۶۶) صور خیال در شعر فارسی، چ: سوم، تهران، آگاه.
- صلیبا، جمیل (۱۳۶۶) فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، انتشارات حکمت.
- عبد الباقی، فؤاد (۱۳۷۵) المعجم المفهرس، تهران، انتشارات اسلامی.
- فاخوری، حنا و خلیل الجبر (۱۳۵۸) تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالمحمدآیتی، چ دوم، تهران، کتاب زمان.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۷۰) احادیث مثنوی، چ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- قبادیانی، ناصرخسرو (۱۳۵۳) دیوان/ اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۶۳) جامع حکمتین، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران، انتشارات طهوری.
- (۱۳۷۳) روشنائی نامه، به اهتمام تحسین یازجی، تهران، توس.
- (۱۳۴۱) زاد المسافرین، تصحیح محمد بذل الرحمن، برلین، چاپخانه کاویانی.
- (۱۳۸۰) گشایش و رهایش، تصحیح سعید نفیسی، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران، اساطیر.
- کتاب مقدس (۱۹۷۸) (عهد قدیم و عهد جدید)، انجمن پخش کتب مقدسه.
- ماوردی ابوالحسن (۱۳۸۵ ق/ ۱۹۵۵ م) ادب الدین و الدنیا، تصحیح: صلاح الدین حلبی، مصر، قاهره.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۳۷۶ تا ۱۳۹۲ ق) بحار الانوار تهران کتابفروشی اسلامیه.
- محقق، مهدی (۱۳۶۳) تحلیل اشعار ناصرخسرو، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۱) چند گفتار در فرهنگ ایران، تهران، انتشارات زنده رود، و چشم و چراغ.
- نوفل، عبدالرزاق (۱۹۸۷/۱۴۰۷) الاعجاز العددی للقرآن الکریم، چ پنجم، بیروت، دارالکتاب العربی.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۳) چشمه روشن، چ پنجم، تهران، علمی.
- <http://www.mehrnews.com> (۱۳۹۴/۰۲/۱۳)